

* بازسازی مبانی علوم اجتماعی در پرتو آموزه‌های قرآن

□ قدرت الله قربانی^۱

چکیده

علوم اجتماعی با واقعیت‌های مهمی همچون انسان، اجتماع، اندیشه انسان و رفتار اجتماعی او سروکار دارند. علوم اجتماعی و انسانی، تلاش دارند تا قوانین اجتماعی را براساس نوع نگرش به انسان، اجتماع، نسبت انسان و اجتماع و اندیشه فردی و اجتماعی او به دست آورند؛ در حالی که استخراج قوانین اجتماعی از موارد مذکور بر مبانی مابعدالطبیعی و دینی متکی است که علوم اجتماعی بر آنها مبتنی هستند. قرآن به عنوان یک کتاب الهی دارای آموزه‌های برجسته‌ای درباره خدا، انسان، اجتماع، سنت‌ها و قوانین زندگی اجتماعی است که این امکان را فراهم می‌سازد تا نگرش مابعدالطبیعی و دینی، یعنی جهان‌بینی الهی خاصی برای انسان شکل گیرد که به عنوان مبانی و پیش فرض‌های علوم اجتماعی به کار گرفته شود. در واقع می‌توان با استفاده از آموزه‌های قرآن به انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، یعنی نگرش فلسفی کلی از جهان و جوامع بشری و نسبت انسان با خدا دست یافت که جهان‌بینی منسجمی را به محقق علوم اجتماعی می‌بخشد تا در بازسازی نگرش اجتماعی خود از آنها استفاده نماید. برای مثال، قرآن با بیان معنای درست فطرت، اختیار و

۱۰۲

(۲۲)

qorbani@khu.ac.ir

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۲۲ – تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۷/۳۱

۱. استادیار فلسفه دانشگاه خوارزمی تهران

آزادی در انسان و جایگاه او در نظام هستی، قانونمندی‌های ثابت جوامع و نتایج لایتغیر رفتارها و عملکردهای اجتماعی انسان‌ها و نیز نقش طولی خداوند در رویدادهای اجتماعی، بصیرت جدیدی را برای شکل دادن مبانی علوم اجتماعی ایجاد می‌کند. در این مقاله، نحوه استفاده از آموزه‌های قرآن در بازسازی مبانی و پیش فرض‌های علوم اجتماعی همچون جامعه‌شناسی، به عنوان مطالعه موردنی، مورد آزمون قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که ماهیت مبانی جامعه‌شناسی متأثر از آموزه‌های قرآن چگونه است و چه نتایجی را دربردارد.

واژگان کلیدی: آموزه‌های الهی، سنت‌های الهی، مبانی علوم اجتماعی.

مقدمه

امروزه علوم اجتماعی در تبیین ابعاد گوناگون زندگی بشری نقش زیادی دارند زیرا آنها مناسبات مختلف انسان و جامعه را بررسی کرده و تلاش دارند تا با دست یابی به سنت‌ها و قانونمندی‌های کلی زندگی انسان، امکان پیش‌بینی و کنترل رویدادهای آینده اجتماع بشری را به دست آورده و برخی از مسائل و مشکلات اجتماعی را تبیین، تحلیل و رفع کنند. اما گرایش کلی تجربه گرایانه در علوم اجتماعی معاصر، که متأثر از جامعه‌شناسی مدرن غربی است، باعث گردیده تا در تحقق اهداف مزبور به موقعیت چندانی دست نیابد؛ ضمن این که تفاوت‌های مهم جوامع شرقی و اسلامی از ملل غربی، فرایند و صفات خاصی را برای علوم اجتماعی چنین جوامعی می‌طلبد، که این امر با بررسی مبانی، اصول، نظریه‌ها، قوانین و دیگر خصوصیات علوم اجتماعی مربوط به آنها و آزمون امکان بازسازیشان می‌تواند محقق گردد. در اینجا، تنها امکان بازاندیشی و بازسازی مبانی آنها مورد نظر است.

برای تحقق امر فوق، ابتدا باید تعریفی نسبتاً ساده و قابل قبول را از علوم اجتماعی در نظر داشته باشیم. تعاریف متفاوتی از علوم اجتماعی وجود دارد، برخی گفته‌اند علوم اجتماعی به گروهی از رشته‌های دانشگاهی گفته می‌شود که به مطالعه جنبه‌های انسانی جهان می‌پردازند. در این تعریف، تفاوت علوم

اجتماعی با علوم انسانی و هنر در این است که در علوم اجتماعی بر به کارگیری روش‌های علمی (در معنایی که در علوم پایه به کار می‌رود) شامل روش‌های کمی و کیفی تأکید می‌رود. همچنین گفته شده که علوم اجتماعی بخشی از علوم انسانی هستند که کار آنها مطالعه ابعاد اجتماعی اندیشه و رفتار انسان است و این که علوم اجتماعی عهده‌دار تفسیر و معنی کردن حیات جمعی بشری هستند و آشکار می‌سازند که زیستن در جهانی منتظم به نظام‌های معنی دار چگونه است (راین، ۱۳۸۲، ص ۲۱). بررسی چند تعریف فوق و موارد دیگر، نشان می‌دهد که علوم اجتماعی با دو مقولهٔ بنیادی، یعنی انسان و اجتماع، ارتباط دارند و این دو متغیر هستند که مقوم علوم اجتماعی می‌باشند؛ زیرا همان طور که تعاریف مزبور نیز نشان می‌دهند، این علوم کار مطالعهٔ مناسبات انسان و اجتماع، یا اندیشه و رفتار انسان را به عهده دارند، از آن رو که انسان را ذاتاً موجودی اجتماعی تلقی می‌کنند که وابسته به اجتماع است و جامعه نیز با تجمع انسان‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین انسان و جامعه دو اساس مقوم علوم اجتماعی هستند که مجموعهٔ ویژگی‌های آنها تعین کنندهٔ ماهیت، ویژگی‌ها و کارکردهای علوم اجتماعی هستند. این امر به وضوح در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی نوین غربی، همچون جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، مدیریت، ارتباطات و جغرافیای انسانی مشاهده می‌شود؛ یعنی نحوهٔ نگرش متفکران، بالاخص فیلسوفان و اندیشمندان غربی، به دو مؤلفهٔ انسان و جامعه است، که مبین صفات و کارکردهای علوم اجتماعی نوین است و از آنجا که تفکر فلسفی غرب دارای ویژگی‌های انسان محوری، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی بشری، سکولاریستی، و در برخی موارد ماده‌گرایانه و بعض‌الحادی است، چنین تفکرات فلسفی مبنای شکل‌گیری علوم اجتماعی غربی نیز شده است؛ و اگر این مبانی فلسفی دچار تحول گرددند، چه بسا علوم اجتماعی جدید نیز دچار تغییر و بازسازی دوباره قرار گیرد.

علوم اجتماعی رایج در جوامع اسلامی نیز در دو قرن اخیر تحت تأثیر علوم

اجتماعی غربی شکل گرفته و به واسطه عدم تطابق با مبانی مابعدالطبیعی و فلسفی اسلامی و زیرساخت‌های اجتماعی ملل اسلامی، در گره‌گشایی از مشکلات اجتماعی کامیابی چندانی نداشته است. از این‌رو، بازسازی علوم اجتماعی جوامع اسلامی مبتنی بر مبانی دینی و متافیزیکی اسلامی ضرورتی عینی و انکارناپذیر است؛ زیرا از طریق تغییر این مبانی می‌توان به علوم اجتماعی اسلامی ملهم از آموزه‌های قرآن و کارامد امیدوار شد. از این‌رو، در این تحقیق، برای آزمون این فرضیه که قرآن دارای آموزه‌های بنیادی و کارامد در بازسازی مبانی علوم اجتماعی کنونی است و می‌توان آنها را به کار گرفت، ابتدا جایگاه مبانی علوم اجتماعی را در آراء برخی از دیدگاه‌های متفکران غربی بررسی می‌کنیم تا نقش اساسی آنها در تأسیس این علوم و بطلان اندیشه تقلیل‌گرایی علوم اجتماعی به علوم طبیعی بیشتر آشکار شود، سپس آموزه‌های قرآنی مربوط به مبانی مزبور مورد بررسی و آزمون قرار می‌گیرد، تا نحوه به کارگیری آنها در بازسازی مبانی علوم اجتماعی آشکار گردد.

جایگاه مبانی علوم اجتماعی نزد اندیشمندان اجتماعی غربی
به واسطه نقش بنیادی فلسفه و فیلسوفان غربی در شکل‌گیری علوم انسانی و اجتماعی، آنها در ارائه و تبیین مبانی این علوم، تحت عنوان فلسفه اجتماعی و سیاسی نظریات متعددی ارائه دادند که به برخی از آنها اشاره می‌شود. علاوه بر حکماء یونان، چون افلاطون و ارسطو، در نظریه پردازی اجتماعی، در دوره جدید غرب به واسطه محوریت انسان، فیلسوفان جدید برای بررسی ابعاد زندگی مادی او در قالب فردی و اجتماعی تلاش زیادی کرده‌اند و در ابتدا متوجه اهمیت تبیین ماهیت انسان و سپس اجتماع شده‌اند.

در آغاز این فرایند توماس هابز، فیلسوف انگلیسی، تصویری از انسان ارائه داد که در فلسفه‌های اجتماعی بعدی تأثیرات زیادی داشت. او انسان را ذاتاً موجودی خودخواه و منفعت‌طلب معرفی کرد که جامعه و حکومت برای کنترل رفتار و

خواسته‌های او ضرورت می‌یابد. جان لاک، دیگر فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، با گرایش دیگری بیان کرد که خداوند مقرر کننده ساختار زندگی انسان و جوامع است و این که انسان‌ها دارای صفات و تمایلات خدادادی و طبیعی هستند که نتیجه آن تساوی همه آنها در حقوق اجتماعی و حیاتی است و این که منافع فردی بر مصالح جمعی مقدم است. در ادامه ژان ژاک روسو، از فلاسفه اخلاقی انگلیسی، با تأکید بر محوریت انسان بر آن بود که جامعه تنها ابزار و وسیله‌ای است که امکان تعالی و پیشرفت انسان را فراهم می‌سازد (دیلینی، ۱۳۸۸، ۱۵-۲۴). آگوست کنت، از فیلسوفان قرن نوزده فرانسوی، که به تعبیری بنیانگذار جامعه‌شناسی جدید است، در نظریات خود توجه خاصی به مراحل رشد فکری انسان داشت و سه مرحله ربانی، متفاوتیکی و پوزیتیویستی را در نظر گرفته، بیان کرد که تنها در مرحله پوزیتیویستی است که نگاه انسان به پدیده‌های طبیعی و علم تجربی معطوف می‌گردد و جامعه‌شناسی به عنوان فیزیک اجتماعی متولد می‌گردد، یعنی نحوه نگرش دینی، متفاوتیکی یا پوزیتیویستی انسان است که می‌تواند بیان گر ماهیت فکر و رفتار اجتماعی او بوده و علوم اجتماعی را قوام دهد (کاپلستون، ۱۳۸۴، ص ۹۶-۹۲).

کارل مارکس، فیلسوف تأثیرگذار آلمانی، نیز از متفکران بزرگ علوم اجتماعی قرن نوزدهم است که نگرش فلسفی او به انسان، طبیعت، جامعه، خدا و دین، مبانی لازم را در نظریه پردازی‌های اجتماعی او فراهم می‌سازند. او تحت تأثیر اندیشه‌های هگل و انگلیس و فوئر باخ، تفسیری مادی گرایانه، انسان محورانه و الحادی از حقیقت‌های متفاوتیکی و سپس اجتماعی می‌دهد. او انسان را ذاتاً موجودی مادی در نظر دارد که شرایط اقتصادی و طبیعی ذهنیات و حیات او را شکل می‌دهند. اگر چه این جا مارکس بنیان اقتصادی را زیربنای نگرش انسانی می‌سازد، اما همین دیدگاه شکل دهنده انسان‌شناسی خاص اوست که در آن، جای انسان و اندیشه‌های او با عوامل مادی و اقتصادی تغییر می‌کند، اما در هر حال دو متغیر اصلی اندیشه اجتماعی مارکس، جامعه و انسان است، بالاخص به

آگاهی تاریخی انسان توجه خاصی دارد. مارکس البته نگاه خاصی به خدا و دین دارد که آن نیز مقوم اندیشه اجتماعی او است. او دین را مصداقی از آگاهی دروغین می‌داند که در قالب ایدئولوژی و جهان‌بینی دینی توسط سرمایه‌داران برای تخدیر اذهان توده ستم دیده طراحی گردیده است و انسان اسیر در این فرایند دچار بیگانگی شده که باید تلاش کند تا با از بین بردن تضاد طبقاتی و انقلاب به خود آگاهی برسد (آرون، ۱۳۷۶، ص ۱۷۴، ۱۶۴-۲۰۷). اهمیت دیدگاه مارکس نگاه خاص او به مقولات مهم انسان، اجتماع اقتصادی، دین و جهان‌بینی است که ابعاد اندیشه اجتماعی او را نشان می‌دهد. در ادامه، می‌توان دیدگاه جامعه‌شناسانه امیل دورکیم، متفسّر اجتماعی فرانسه را مد نظر داشت که در آن انسان و نیازهای او است که سازمان جوامع و نوع همبستگی‌های میان اعضای آن را تعیین می‌کند و نیز ساختارهای اولیه معرفت بشری، مثل علیت است که سازنده و منعکس کننده عوامل اساسی هستی اجتماعی هستند. او می‌گوید که جامعه مجموعه‌ای از ایده‌هاست و جامعه‌شناسی، به عنوان مهم‌ترین شق علوم اجتماعی، باید به مطالعه حالات اندیشه‌های عمومی پردازد، چرا که انسان‌ها با آگاهی‌های خود به یکدیگر پیوند خورده‌اند و این که، باورهای جمعی زمینه اصلی و نقطه عطف حیات هر جامعه است (دورکیم، ۱۳۶۰، ص ۵). دیدگاه ماکس وبر، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، نیز در این جا اهمیت خاصی دارد. او تأکید اصلی را در اندیشه اجتماعی بر معانی ذهنی‌ای متمرکز می‌سازد که انسان‌های کنش‌گر به کنش‌هایشان نسبت می‌دهند. او با ارائه مفهوم تفہم بیان می‌کند که مطالعه تفہمی بررسی روند زندگی و کنش متقابل انسان است یا آن تلاش برای فهم معنایی است که فاعل کنش طبق آن رفتار و کنش خود را توجیه می‌کند و ما تنها در صورتی می‌توانیم به فهم کنش انسانی بررسیم که به درون معانی ذهنی‌ای رخنه کنیم که کنش‌گران برای رفتارشان و برای دیگران مد نظر دارند (آرون، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲). در این دیدگاه، نوع نگاه به انسان و اندیشه و کنش‌هایش باعث اولویت فرد بر جامعه و تلقی از جامعه تنها به عنوان وجودی

انتزاعی و غیرواقعی گردیده است. و بر با این دیدگاه بین علوم انسانی و اجتماعی با علوم طبیعی تفاوت گذاشته و تأکید دارد که در عالم انسانی مقولاتی همچون آزادی و معنا وجود دارد و این که علیت در امور انسانی متفاوت از آن در امور طبیعی است که محقق باید به آنها پی ببرد و بدون در نظر داشتن این تفاوت‌ها نمی‌توان علوم انسانی و اجتماعی داشت (علیزاده، ۱۳۸۸، ص ۲۷۴-۲۷۰). و بر با این نوع نگاه نوین متأثر از انسان‌گرایی غربی، تلاش دارد تا دین عقلاتی را تعریف نماید که کارکردهای دین سنتی را به عهده بگیرد؛ دین عقلاتی که نقش کلیدی در عقایی شدن بخش‌های دیگر جامعه دارد. او در واقع می‌خواهد تا پیوندهای میان دین و گروه‌های اجتماعی و تأثیر معرفت‌ها و رفتارهای دینی را بر دیگر جنبه‌های اجتماعی نشان دهد (آرون، ۱۳۷۶، ص ۵۷۲).

در پایان این بخش دیدگاه ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی، از رویکرد مطالعه هرمنوتیکی علوم انسانی و تفاوت گذاری میان علوم انسانی و علوم طبیعی مورد توجه است. او بین موضوعات علوم اجتماعی و انسانی با علوم طبیعی تفاوت قائل شده و علوم اجتماعی و انسانی را در قلمرو علوم فرهنگی دانسته که موضوع اصلی آنها انسان به عنوان فاعل شناسایی است، در حالی که هرگونه مطالعه درباره انسان بدون فهم چشم اندازها، ارزش‌ها، اصول اخلاقی، عقاید و ذهنیات انسان امکان پذیر نیست. از این رو دیلتای فلسفه زندگی خاصی را برای انسان در نظر می‌گیرد که در آن بیمه‌ها، امیدها، اندیشه‌ها، اعمال، دین و تجربیات درونی انسان دارای نقش اساسی هستند. در علوم فرهنگی مورد نظر دیلتای، انسان‌ها حیات را معنادار تجربه می‌کنند، یعنی اظهارات و تجلیات حیات بروز معنایی است که انسان‌ها دریافت کرده‌اند و آن را به موقعیت خاص و یا کل حیاتشان نسبت می‌دهند و نیز فهم حیات دیگران وابسته به این است که ما فرایندهای ذهنی که از خلال آنها معنا و تجربه‌ها اظهار و منتقل می‌شوند، بشناسیم (واعظی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲-۱۰۹).

موارد بیان شده از اندیشه‌های متفکران غربی در باب مبانی و اصول علوم

اجتماعی بیان گر این واقعیت است که نحوه نگرش ما به انسان و جامعه و نوع مناسبات آنها، مقوم و سازنده نوع علوم اجتماعی است که پدیدار می‌گردد؛ یعنی نوع انسان شناسی و نوع نگرش به جامعه به عنوان اجتماع شکل گرفته از انسان‌های دارای اندیشه و عمل، و نحوه اصالت دادن به انسان یا جامعه، و نوع تفکرات مابعدالطبیعی آدمی است که در نهایت ویژگی‌های اساسی علوم اجتماعی منبعث از آنها را تعیین می‌کند. حال که اکنون علوم اجتماعی مدرن غربی با چنین مبانی فلسفی بعض‌اً سکولار، تجربه گرایانه، انسان محور و ماده گرایانه شکل گرفته که تناسب چندانی با مقتضیات جوامع اسلامی ندارد، می‌توان با به کارگیری آموزه‌های قرآنی، مبانی فوق را مورد بازتعریف قرار داد تا علوم اجتماعی مبتنی بر مبانی اسلامی ایجاد گردد.

ویژگی‌های کلی آموزه‌های قرآن

قرآن تنها کتاب الهی و وحی شده به قلب پیامبر گرامی اسلام ﷺ است که دارای ویژگی‌های منحصر به فرد است. این کتاب الهی به واسطه این که مستقیماً از منشأ الهی دریافت شده است، بدون هیچ‌گونه تحریف و امکان وقوع خطا در دریافت و ابلاغ آن در اختیار مسلمانان قرار گرفته، و نیز کتابی است که به عنوان معجزه جاوید رسول گرامی می‌بین نیازهای کلی و ضروری امت اسلامی است و این ویژگی قرآن است که صفاتی همچون جامعیت و کامل بودن را به آن و دین اسلام موجب گردیده است. قرآن تنها کتابی است که کلیات آموزه‌های لازم انسان‌ها برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی در آن بیان شده است، همان‌طور که در دو آیه ذیل گفته شده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل/۸۹)؛ ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل/۴۴). این دو آیه بیان می‌کنند که قرآن به مثابه کتاب جامع الهی دارای آموزه‌ها و راه کارهای ضروری حیات و رستگاری مادی و معنوی بشر است؛ چرا که مسائل کلی چگونگی زندگی انسان در آن توضیح داده شده است. در اینجا عبارت تبیاناً

لُكْلُ شَيْءٍ مِي تواند نشان دهنده آموزه‌هایی باشد که برای تحقق رستگاری دنیوی و اخروی انسان لازم هستند، نه هر چیز جزئی در حیات بشری. ضمن این که جاودانگی و جامعیت و جهانی بودن قرآن مستلزم آن است که آموزه‌های آن برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها کارایی داشته باشد. لذا مشاهده می‌شود که در آیات قرآن مخاطب سخن، همه انسان‌ها و در برخی موارد، همه مؤمنین هستند و قبود زمانی یا مکانی وجود ندارد. در آیه زیر آمده است که: **﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾** (اعراف: ۱۵۸)، یعنی پیامبر گرامی اسلام، رسول رحمت و رستگاری برای همه انسان‌هاست و بنابراین آموزه‌هایی را که در قرآن و حدیث آمده است، جهانی و جاودان هستند. از این رو ملاحظه کلی آیات قرآن نشان می‌دهد که آنها مستعمل بر مسائل کلی معرفت شناختی، هستی شناختی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، عرفانی، علمی، الهیاتی و نظایر این‌هاست؛ ضمن این که قرآن به تنها ی به هیچ یک از موارد مذبور نیز متصف نمی‌گردد؛ یعنی اگرچه در قرآن آموزه‌های مهم علمی یا اجتماعی وجود دارد، اما این به این معنا نیست که قرآن یک کتاب علمی یا اجتماعی است، بلکه آن کتاب هدایت است که هر آنچه را که لازمه هدایت بشری است برای او به ارمغان آورده است، همان طور که در آیه زیر بیان شده است: **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رِبَّ فِيهِ هُدَى لِلْمُتَّقِينَ﴾** (بقره: ۲).

بنابراین، در قرآن آموزه‌های اساسی در محورهای ذکر شده وجود دارد که برای نمونه می‌توان به آموزه‌های الهیاتی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی، عبادی، علمی و نظیر آنها اشاره کرد. در این میان در زبان قرآن آموزه‌های اجتماعی دارای اهمیت خاصی هستند، که از آنها به سنت‌های الهی قرآن یاد می‌شود. اهمیت این سنت‌ها ارتباط آنها با علوم اجتماعی و مطالعات اجتماعی بشری است، زیرا سنت‌های اجتماعی قرآن قوانین و الگوهایی را در اختیار ما قرار می‌دهند که محققوں علوم اجتماعی تلاش دارند تا شیوه آنها را در این علوم کشف کنند. اما کار کرد اجتماعی قرآن تنها محدود به سنت‌های اجتماعی نیست، بلکه قرآن

اطلاعات و بینش‌های عمیقی را درباره مقولات و مبانی تصوری و تصدیقی علوم اجتماعی و عمیق‌تر از آنها درباره فلسفه و حکمت در اختیار ما قرار می‌دهد که آنها در نحوه قوام علوم اجتماعی نقش اولیه و بنیادی دارند.

همان طور که در صفحات قبلی بیان شد، چگونگی تصور ما از انسان و جامعه، به عنوان دو مبنای اساسی علوم اجتماعی شکل دهنده آن علوم است، در حالی که قرآن نه تنها بینش ما را درباره انسان و جامعه بازسازی می‌کند، بلکه نگرش انسان را نسبت به خودش، خدا، جهان و مقولات اساسی همچون مرگ، حیات، رستگاری، آخرت و موارد نظیر آنها شکل داده، به او جهان‌بینی دینی و قرآنی جامعی عطا می‌کند که آن می‌تواند در ایجاد یا بازسازی نگرش اجتماعی انسان نقش به سزایی داشته باشد؛ زیرا علوم اجتماعی علومی هستند که رفتار و اندیشه انسان را در چهارچوب زندگی اجتماعی مطالعه می‌کنند، و این چیزی است که قرآن به طور قبلی به آن پرداخته است. بنابراین استفاده از قرآن ما را توانا می‌سازد تا به جهان‌بینی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی اجتماعی درستی دست یابیم و نیز با به کارگیری سنت‌های الهی آن در ایجاد یا بازسازی علوم اجتماعی قدم‌های مؤثری برداریم. در اینجا تنها به نقش آموزه‌های قرآن در ایجاد نگرش‌های درست درباره مبانی تصوری علوم اجتماعی، یعنی جهان‌بینی و دین، انسان و جامعه می‌پردازیم و بحث سنت‌های الهی قرآن را به مجالی دیگر واگذار می‌کنیم.

قرآن و جهان‌بینی دینی

جهان‌بینی به مجموعه نگرش‌های انسان نسبت به مقولات اساسی زندگی اش گفته می‌شود، یعنی دیدگاه هر انسانی درباره خودش، خدا، جهان، مرگ، آخرت، رستگاری، عدالت و موارد شیوه این‌ها، جهان‌بینی او را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، جهان‌بینی عبارت است از کیفیت تحلیل جهان و انسان و نظری که انسان نسبت به فلسفه حیات ابراز می‌دارد و مطابق آن تفسیر و آن بینش، مشکلات

زندگی و راه حل‌های آنها را تعیین و ترسیم می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۲). چنین جهان‌بینی، در واقع بیش و نگرشی است که کلیت حیات مادی و معنوی انسان را دربرمی‌گیرد و در نتیجه تعیین کننده ماهیت اندیشه اجتماعی آدمی است که از آن علوم اجتماعی مربوطه منتج می‌شوند.

همان طور که بیان گردید، قرآن بهترین و کامل‌ترین منبع فکری انسان در شکل‌دهی و بازسازی جهان‌بینی است. زیرا تمامی یا اکثر مفاهیم و مقولات مورد نظر انسان در جهان‌بینی، در قرآن بیان شده است. آیات قرآن دارای آموزه‌های اساسی درباره موضوعاتی همچون:

۱. خداشناسی، شامل وجود و صفات خدا؛ ابعاد توحید نظری و عملی؛ ابعاد توحید ذاتی، صفاتی و افعالی؛
۲. نبوت، شامل ضرورت، فلسفه و فواید بعثت انبیاء^{علیهم السلام}، خصوصیات انبیاء و خاتمیت؛
۳. معاد و مسائل مهم آن شامل اثبات و معاد، ویژگی‌های مرگ و رستاخیز، ماهیت بهشت و جهنم؛
۴. رابطه افعال خدا و انسان و مسائل مربوط به اختیار و قضا و قدر است.

برای مثال، آیه: ﴿اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوبُ﴾ (آل عمران ۲۱)، بر وحدانیت خدا و این که تنها او دارای حیات حقیقی است، تأکید دارد. آیه: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَمَّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبَّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حشر ۲۳-۲۴)، صفات مهم خداوند همچون مالکیت حقیقی، حاکمیت، سلامت بخشی، جباریت، عزیز بودن، متکبر بودن، خالقیت و موارد نظری آنها را گوش‌زد می‌کند. این آیات به انسان آموزنده خداوند لایزال تنها موجود هستی است که صفات جلال و جمال به معنای حقیقی تنها زیینه او است و انسان، به عنوان مخلوق او، باید در اندیشه و عمل

خود به این حقیقت توجه کند. آیات معاد یعنی مهمنی را به انسان متذکر می‌شوند، برای مثال، آیات: ﴿نَحْنُ قَدَرَنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِنَ﴾ (واقعه/۶۰)، ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ (نساء/۷۸)، تأکید دارند که مرگ انسان در اختیار خداست و آدمی هیچ راه گزینی از حقیقت مرگ ندارد، یعنی انسان موجود رو به سوی مرگ است که باید حیات مادی اش را با توجه به این واقعیت تنظیم نماید.

آیات دیگر هستند که مرگ را نابودی انسان نمی‌دانند بلکه آن را به مثابه مرحله‌ای از حیات می‌دانند که انسان با وقوع آن وارد حیات تازه‌ای در جهان آخرت می‌شود. برای مثال آیات: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوْكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ (ملک/۲)، ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى﴾ (نساء/۷۷)؛ ﴿وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أُمُوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ (آل عمران/۱۶۹)؛ بیان گر نه تنها موقعی و گذرا بودن زندگی دنیوی هستند، بلکه تأکید دارند که آنچه برای زندگی دنیوی هدف نهایی است، دست یابی به رستگاری در آخرت است.

آیات دیگری نیز وجود دارند که رابطه انسان و افعالش را با خدا بیان می‌کنند. برای مثال آیات: ﴿وَ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (بقره/۱۱۷)؛ ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/۲۱)؛ ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/۳)؛ ﴿وَ مَا تَسْأَوْنَ إِلَّا أَنْ يَسَأَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر/۲۹)، بیان گر رابطه طولی افعال الهی و انسان هستند و تأکید دارند که در درجه اول مؤثر و فاعل حقیقی جهان خداست، و انسان تنها بالعرض و با اذن حق تعالی است که می‌تواند دارای برخی افعال باشد و این که تا اراده الهی بر چیزی تعلق نگیرد، آن فعل محقق نخواهد شد. پس اراده‌های بشری نیز در طول اراده الهی است؛ در عین حال انسان در مقابل افعال خود مسئول است، زیرا قدرت انجام یا ترک آن را دارد. علاوه بر این‌ها آیات فراوان دیگری وجود دارند که

نگرش دینی انسان را در زندگی دنیوی تعیین می‌کنند، که امکان طرح آنها در اینجا نیست. به بیان دیگر، جهان‌بینی توحیدی ملهم از قرآن نه تنها مزایای دیگر جهان‌بینی‌ها، مثل جهان‌بینی‌های فلسفی و علمی، را داراست، بلکه هم از معایب آنها عاری است و هم مزایای دیگری را داراست که در آنها نیست. لذا می‌توان گفت جهان‌بینی توحیدی قرآن تنها جهان‌بینی است که آموزه‌های زیر را گوش‌زد می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۹۶-۳۹۷):

۱. همهٔ جهان از یک نقطه ناشی شده است و به همان نقطه بر می‌گردد؛
 ۲. قانون علیت و سببی و مسببی عالم هم بر مجردات و هم بر مادیات حاکم است؛
 ۳. در عین عمومیت قضا و قدر، انسان خود تعیین کنندهٔ سرنوشت خویش است؛
 ۴. جهان به حق و به عدل برباست؛
 ۵. خوبی و بدی دنیا به طرز برخورد انسان با آن بستگی دارد؛
 ۶. نیازهای مادی و معنوی بشر توأم است و تفکیک‌ناپذیر، سعادت واقعی دنیا و آخرت توأم و در یک مسیر است؛
 ۷. جهان گاهوارهٔ تکامل انسان است؛
 ۸. جهان بهترین جهان ممکن است و کامل و بی‌عیب می‌باشد؛
 ۹. نظامی احسن بر عالم حکومت می‌کند و جهان بر طبق یک سلسلهٔ سنن دنیاگردش می‌کند و ضرورت حاکم بر جهان تنها ناشی از جنبهٔ فاعلی نیست، بلکه از جنبهٔ غایی هم هست.
- در اینجا این پرسش مطرح است که: «جهان‌بینی ملهم از قرآن در بازسازی مبانی علوم اجتماعی چه نقشی را می‌تواند ایفا نماید؟». در پاسخ باید گفت که ماهیت تصور ما از انسان و رفتار او در زندگی اجتماعی چگونگی شکل دهی به علوم اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این که انسان موجودی مستقل است، یا معتقد به خداست، و امور الهی و مرگ و معاد در حیات دنیوی او چه جایگاهی دارند، می‌توانند اندیشه و رفتار اجتماعی او را متأثر سازند. در واقع نوع

نگاه ما به انسان، مقوم نوع علوم انسانی و اجتماعی است که ما شکل می‌دهیم؛ در حالی که چنین نگاه و نگرشی عمدتاً متافیزیکی و فلسفی است. حال می‌توان گفت جهان‌بینی قرآنی این قابلیت را دارد که به انسان نگرشی فلسفی و متافیزیکی بخشد، یعنی می‌تواند نگرش او را به مبدأ و معاد زندگی انسان و مقولات بنیادی حیاتش، که برخی از آنها در سطور فوق بحث شد، بازتعریف کرده، به او نگرشی الهی دهد که در آن اولاً جایگاه انسان در نظام هستی نسبت به خدا مشخص است؛ ثانیاً غایت خلقت و فعالیت دنیوی او مشخص شده که این امر نحوه نگرش و کنش اجتماعی او را سازمان می‌دهد و نهایتاً این که فلسفهٔ حیات و زندگی دنیوی را برای آدمی بازتعریف و بازسازی کرده و معنای زندگی انسان را به طور کامل تأمین می‌نماید.

قرآن و انسان‌شناسی

علوم اجتماعی مدرن تصویر کمتر واقعی و نسبتاً کاریکاتوری از ماهیت انسان دارند و لذا توانایی لازم را در انسان‌شناسی و اندیشه و رفتار اجتماعی او ندارند. این علوم براساس مبانی فلسفی خود گاهی انسان را به سان یک حیوان شیوهٔ دیگر حیوانات و گاهی مرکز و محور همهٔ هستی در نظر می‌گیرند، لذا گرایش‌های انسان محوری، سکولاریسم، تقلیل‌گرایی و تحويل‌گرایی و ماده‌گرایی بی‌ارتباط با این واقعیت نیستند. در حالی که پیش شرط اساسی بنیان‌گذاری علوم اجتماعی کارامد داشتن تصویری حقیقی از انسان است. به نظر می‌رسد که قرآن این قابلیت را دارد تا نگرش ما را دربارهٔ انسان بازتعریف نماید و به ما انسان‌شناسی توحیدی ارائه نماید که کارایی فراوانی در علوم اجتماعی داشته باشد.

آموزه‌های قرآن کلیات حیات بشری را با جامعیت هر چه بیشتر در اختیار ما قرار می‌دهد، که در این جا برخی از آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در قرآن در باب انسان‌شناسی موضوعات فلسفی، علمی، اخلاقی، عبادی و مواردی نظیر آنها طرح می‌شود که ما را در شناخت ابعاد گوناگون هستی او یاری می‌کند. بالاخص

که این آموزه‌ها بر تجربه مبتنی نیستند، بلکه از آموزه‌های پیشین و الهی قرآن هستند که خطا در آنها راه ندارد. در این زمینه، می‌توان به مقولاتی همچون آفرینش و ابعاد وجودی و معرفتی، طبیعت و سرشت، آزادی و اختیار، عقل و دل و نظایر آنها توجه داشت.

آفرینش و ابعاد وجودی انسان

از ویژگی‌های بارز انسان نسبت به دیگر موجودات، تفاوت نحوه آفرینش او نسبت به آنهاست که این تفاوت جایگاه خاصی را برای وی در مقایسه با دیگر موجودات تعريف و تعیین می‌کند. در این زمینه، در آیات متعدد قرآن، خداوند متعال ضمن بیان حالات گوناگونی از آفرینش انسان، بر دمیدن روح خود در کالبد او تأکید خاصی دارد. اهمیت این نوع خلقت در نزد پروردگار تا آنجاست که او به فرشتگان مقرب خود دستور می‌دهد تا بر انسان سجده کنند، که این امر بر برتری انسان نسبت به آنها، اشرفتی او نسبت به مخلوقات و نیز جانشینی الهی انسان دلالت دارد. در آیه: «لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةَ اسْجُدُوا لِلْأَدَمَ» (اعراف/۱۱)، به این حقیقت اشاره شده است. تعابیر این گونه از خلقت انسان می‌توان نشان‌دهنده صفات خاص او نسبت به موجودات دیگر باشد، زیرا خداوند در ذکر ویژگی‌های خلقت انسان، هم بر دمیدن از روح خود و هم بر سجدۀ فرشتگان بر انسان آفریده شده از خاک تأکید دارد. در نتیجه، انسان تنها موجودی است که بهره‌ای از صفات الهی دارد، زیرا در وجود او روح خدا نشانی از خدادست و این که آدمی بزرگ‌ترین نشانه و مهر خدا را بر خود دارد. علاوه بر این، مسلم است که انسان موجودی با دو بعد جسم و روح است؛ جسم او از خاک، گل و موادی نظیر آن ساخته شده، درحالی که روح او از خدادست، که خداوند نیز این دو بعدی بودن را در آیه زیر تأکید کرده است: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نُفِخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْنَدَهُ» (سجده/۹). نکته مهم در این خصوص، تأکید خاص قرآن به اصالت روح نسبت به جسم است، یعنی پاسخ

عقل و دل

اگر چه ماهیت روح الهی نهاده شده در انسان پوشیده است، اما این آشکار است که عقل و نفس از مراتب مهم آن است، یعنی انسان تنها موجودی است که دارای عقل است و درباره هستی خود، جهان و دیگر موجودات می‌اندیشد. این واقعیتی است که در قرآن با تعبیر گوناگون مورد تأیید قرار گرفته و تعقل انسان را صفتی اساسی برای او لحاظ کرده است. در آیه زیر آمده است که: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَنْفَكُرُونَ﴾ (انعام/٥٠)؛ نتیجهٔ موهبت عقل، امکان شناسایی هستی و دست یافتن انسان به حکمت و علم اعلیٰ است. پس عقل، قوهٔ ادراکی و صفت ممیزه انسان از دیگر موجودات است که ناشی از وجود روح الهی در او است. ویژگی دیگر آدمی که ابعاد وجودی او را برجسته تر می‌سازد، وجود دل و قلب در او است، یعنی انسان موجودی دارای عاطفه، عشق، محبت و نظایر آن است که او را متمایز می‌سازد. ویژگی دل و قلب انسان چنان است که آن، جایگاه یاد خدا می‌گردد، یعنی با روح انسان در ارتباط است. در آیه زیر است که: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطَمِّنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطَمِّنُ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/٢٨)؛ این آیه نشان‌گر آن است که بین دل و عقل انسان رابطه‌ای نزدیک وجود دارد، یعنی عقل جنبهٔ ادراکی روح انسان، و دل یا قلب جنبهٔ عاطفی و ایمانی آن است که با عمل انسان نیز در ارتباط است. پس دل و قلب نیز، علاوه بر عقل، دارای قابلیت آگاه‌سازی و بالاخص اطمینان‌بخشی به انسان هستند و در میان انسان‌ها براساس یقین و معرفت قلبی است که می‌توان تفاوت و تمایز قابل شد و از انسان‌های باتقوا یا فاسد سخن گفت (نصری، ۱۳۷۹، ص ۷-۱۳۱). این همه نشان می‌دهند که وجود روح و عقل و دل به انسان بعد وجودی خاصی بخشیده است که او بر این اساس می‌تواند موجودات دیگر را تحت کنترل و تسخیر خود قرار دهد، و با کمک عقل خود در هستی و ابعاد آن اندیشه کرده و

به افق‌های جدیدی دست یابد.

طبیعت و سرشت انسان

ترکیب انسان از روح و جسم، و دارا بودن عقل و دل، به وی سرشت و طبیعتی خاص داده و از دیگر موجودات متمایز ساخته است که از آن به فطرت تعبیر می‌گردد. فطرت، در این جا، عبارت است از مجموعه استعدادها و گرایش‌های روانی انسان که خداوند در جهت هدایت تکوینی او در انسان‌ها قرار داده است. می‌توان گفت، منظور از طبیعت و سرشت انسانی، مجموعه‌ای از استعدادهای جهانی و معنوی و روانی و برخی فعالیت‌ها و قابلیت‌هاست که پیش از تأثیر محیط مادی و اجتماعی و به طور غیر اکتسابی در انسان‌ها موجود است (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۶۵-۷۶ و نصری، همان، ۱۶۷-۱۷۰) وجود این استعدادها سبب می‌شود که انسان‌ها در مقابل برخی از تأثیرات محیط کم و بیش از خود مقاومت نشان دهند. این استعدادها و گرایشات و خصوصیات اولیه، از ثبات و پایداری برخوردارند و در افراد نوع انسان، به طور عام و تا حد زیادی به طور یکسان موجود هستند. در قرآن کریم، نیز آیاتی وجود دارد که بر اهمیت فطرت و طبیعت اولیه و خود حیوانی انسان تأکید دارند. در آیه زیر بیان می‌شود که: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلنَّبِيِّ
حَنِيفًا فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ» (روم/۳۰). از سوی دیگر، برای فطرت انسانی که ذاتی او است، می‌توان اوصاف چندی را ذکر کرد، از جمله این که انسان خود به علم حضوری و به طور مستقیم به امور فطری نهاده شده در خود، آگاه است، امور و گرایشات فطری مربوط به بعد روحی انسان هستند، نه بعد جسمانی او. از این رو دارای ویژگی‌های مکانی، زمانی و مشاهده‌پذیری نیستند. و مهم‌تر این که، امور فطری در انسان بیشتر حالت بالقوه را دارند و لذا در طول زندگی بشر است که به فعالیت می‌رسند. در نتیجه، شرایط و عوامل خارجی و اجتماعی تنها در چگونگی فعالیت آنها نقش دارند، نه در اصل هستی یا پیدایش آنها. پس، در انسان یک فطرت الهی بالقوه و یک غریزه طبیعی

بالقوه به وديعه نهاده شده است، که رشد هريک، بالاخص غريزه طبيعى و حيواني، و افراط در استفاده از آن، انسان را به سقوط مى كشاند و در مقابل رشد فطرت الهى او را به درجات عالي انسانى مى رساند.

آزادی و اختيار

انسان تنها موجودى است که دارای قدرت انتخاب و تصميم گيرى و نيز داراي مسؤوليت در قبال تصميم گيرى خود و سزاوار پاداش و عقاب است. اهميت اعتقاد و عدم اعتقاد به آزادى تا آنجاست که آن مى تواند محتواي کل زندگى انسان را تحت تأثير قرار دهد. بالاخص ماهيت زندگى مادى، معنای سعادت حقيقي، رابطه انسان و خدا، رابطه انسان و اجتماع و موارد مهم ديگر را تعين مى سازد. همان طور آيات زير اين واقعیت را خاطر نشان مى کنند: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ﴾ (كهف/٢٩)؛ ﴿كُلُّ اُمَّرَىءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/٢١). علاوه بر اين، ظهور و تأثير گذاري مسئله آزادى و اختيار در تمام شؤون زندگى نظرى و عملى، فردی و اجتماعی، اخلاقی و سياسی و دینی و غيره، آن را به مهم ترین دغدغه ذهنی بشر تبدیل کرده است؛ طوری که دغدغه ذهنی و عقلی مسئله آزادی پرتو روشنی بر ديگر مسائل نظری و عملی انسان می افکند.

عدالت جوبي و حقiqت جوبي

صفت فطري ديگر انسان عدالت جوبي است، يعني او در نهاد و فطرت خود موجودى طالب عدالت است، و تنها تحت تأثير نفس امارة خود و شرایط بironی است که امكان دارد از اين مسیر منحرف شود، يعني عوامل بironی مى توانند فهم و تفسير انسان را از عدالت جوبي تا حدود تغيير دهند، اما خود اين اصل قابل نابودی نیست، ولذا اين امكان و قabilite و آزادى برای انسان وجود دارد که هر لحظه از مسیر گمراهی برگشته، فطرت عدالت جوبي خود را بيدار کند. حال

می‌توان گفت، وجود فطرت الهی عدالت‌جویی در انسان است که به او همواره این امکان را داده است که در هر شرایطی بر علیه جبرهای اجتماعی ظالمانه زمان و جامعه خود قیام نماید و شرایط را به سود خواست عدالت‌طلبانه خود تغییر نماید. خصلت ذاتی و فطری دیگر انسان توجه و گرایش او به سوی معبدی متعالی تر از آدمی است که آفریننده اوست و سزاوار پرستش می‌باشد. در واقع وجود روح به مثابه امانت و مُهر و نشانه الهی در وجود انسان، گرایش به سوی حق تعالی را همواره در او زنده نگه داشته است. از این‌رو مشاهده می‌شود که در طول تاریخ، انسان‌ها به طرق گوناگون به پرستش معبد خود می‌پرداختند. صفت اصیل دیگر انسانی که نتیجه بُعد روحی او است، صفت حقیقت‌جویی و پرسش درباره همه حقایق هستی است. در واقع این صفت است که برای انسان این امکان را فراهم می‌سازد تا هر روز افق‌های جدیدی را پیش روی بگشاید و به آفاق پنهان هستی دست یابد.

موارد بیان شده درباره انسان از منظر قرآن نشان می‌دهد که انسان موجودی است مخلوق خدا و دارای رتبه اول میان مخلوقات الهی که نسبت به آنها دارای توانمندی‌های خاصی، چون عقل و اختیار است. همچنین انسان دارای محدودیت‌های وجودی و معرفتی است که برخی از آنها را تنها با استعانت الهی و مجاهدت در راه خدا می‌تواند برطرف ساخته به کمالات معنوی دست یابد. پس حقیقت نظام هستی دارای سه بُعد اساسی است که عبارتند از خدا، انسان و جهان، و این که جایگاه انسان در این نظام هستی تنها با ملاحظه خدا و دیگر مخلوقات قابل تعریف درست است. از این‌رو، با استفاده از آموزه‌های قرآنی در نظریه‌پردازی‌های علوم اجتماعی، باید به این حقیقت توجه داشت که انسان موجودی رها، تنها، مطلقاً آزاد و بی‌قید نیست که همه هستی، حتی خدا، با توجه به او و خواست‌هایش تعریف شوند و در خدمت تمایلات او باشند؛ بلکه او مخلوق خدای رحمان و بنده ضعیف او است که خداوند لباس کرامت بر تن او کرده و او را مسجد فرشتگان و اشرف مخلوقات قرار داده است. حال این

نگرش دینی می‌تواند به انسان تصویری توحیدی از او ارائه دهد که محققان علوم اجتماعی، اندیشه و رفتار اجتماعی او را در پرتو آن باز تعریف کنند. برای مثال، در این دیدگاه، انسان ذاتاً حریص و خودخواه و گرگ نیست، بلکه موجودی است آمیخته از خیر و شر که اگر فطرت الهی او شکوفا شود می‌تواند منشأ کمالات و سعادتمندی خودش و دیگران شود.

جامعه در منظر قرآن

همان طور که بیان شد، جامعه یکی از دو رکن اساسی مطالعات علوم اجتماعی است و بدون شناخت درست جامعه، امکان تأسیس علوم اجتماعی کارامد وجود ندارد. در این زمینه اندیشمندان اجتماعی نظریات گوناگونی دارند که عمدتاً از رویکردهای فلسفی یا پدیدارشناختی برخوردارند. رویکردهای فلسفی بر تعریف ماهیت جامعه به طور پیشین تأکید دارند و رویکردهای پدیدارشناختی تعریف آن را به طور پسینی انجام می‌دهند. در قرآن به طور پیشین و در برخی موارد با رویکرد پسینی و تاریخی به مقولات مهمی درباره جامعه اشاره شده است که برخی عبارتند از تعریف و چیستی جامعه، اقسام و ساختار آن، تفاوت‌های خاص جامعه الهی و الحادی، رابطه حیات و جامعه، ابعاد اجتماعی زندگی بشر، اصالت فرد و جامعه، و عوامل شکوفایی و انحطاط جوامع. لازم به ذکر است که موارد مذکور که در قرآن بیان شده، همگی در مقام کاربرد به عنوان مبانی علوم اجتماعی نیستند، بلکه مواردی که به تصویر چگونگی ماهیت جامعه مربوطند در مقام مبانی، کاربرد دارند و مواردی که نوعی قانونمندی اجتماعی را نشان می‌دهند و به عنوان سنت‌های الهی خدا در جامعه شناخته می‌شوند می‌توانند در نظریه پردازی‌ها و استخراج قوانین اجتماعی به کار روند. از این رو، در این جا توجه، عمدتاً معطوف به قسم اول است، اگر چه بنا به نیاز به قسم دوم هم اشاره خواهد شد. زیرا تلاش بر این است تا نشان داده شود که جامعه، که متشكل از گروهی انسان‌ها است، دارای چه خصوصیاتی است که آنها به عنوان مبانی

اندیشه اجتماعی لحاظ گردنده.

در تعریف اولیه جامعه می‌توان گفت آن مجموعه‌ای از افراد انسانی است که با نظمات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۸). این تعریف اولیه نشان می‌دهد که جامعه براساس یک سری نیازها، سلایق و گرایشات شکل می‌گیرد. پس هیچ گاه امکان شکل گیری جامعه‌ای در خلا و وجود ندارد، همچنین جوامع انسانی باید متشکل از گروهی انسان‌ها باشد که دارای حداقل نیازها، سلایق، اهداف و گرایشات مشترک باشند. در قرآن نیز جامعه با نظر به صفت اجتماعی بودن انسان مورد نظر است و چون انسان‌ها دارای گرایشات، سلایق، دیدگاه‌ها و نیازهای متکثري هستند، قرآن از واژه‌های متنوع تری برای بیان ماهیت جامعه استفاده کرده است. کلماتی چون قوم، قریه، ناس، ملت، امت، طائفه، عشیره، قبیله و شعب، هر یک به طریقی بیان گر برخی از معانی و ویژگی‌های جامعه در قرآن است. از این میان، کلمه «امت»، به معنای ملتی که دارای رهبر دینی و گرایش‌های فکری مشترکی هستند، و کلمه «ملت» به معنی گروهی که دارای سنت‌ها و سیره مشخصی هستند به کار رفته است. در سوره نحل آمده است که: **﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً فَاتَّا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾** (نحل/۱۲۰)، و در سوره آل عمران بیان شده که: **﴿فَاتَّبَعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾** (آل عمران/۹۵).

در این آیات به ظهورات متفاوت جامعه از منظر قرآن اشاره می‌شود؛ یعنی از منظر قرآن جامعه نهادی از انسان‌هاست که براساس اشتراکات فکری، تاریخی، نژادی، نیازهای متقابل و مانند آنها با هم زندگی می‌کنند و اهداف مشترکی نیز دارند، که در این جا، واژه امت و ملت، اشتراک اعتقادی را مبنای شکل گیری جامعه معرفی می‌کند. علاوه بر آن کلمه «طائفه» نیز در معانی نزدیک آنها به کار رفته است، برای مثال در آیه: **﴿وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَ آمُنُوا بِالذِّي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ جَهَنَّمَ وَ أَكْفَرُوا أَخْرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾** (آل عمران/۷۲)؛ به اهمیت

۴۴

باورهای اعتقادی گروهی از انسان‌ها در شکل دادن طائفه یا جامعه‌ اهل کتاب اشاره دارد. اما در آیات دیگری بر واژه‌های «قوم و قریه» تأکید می‌کند که اشتراک تاریخی و جغرافیایی را در بیان ماهیت جامعه مورد نظر دارد. در آیات زیر: ﴿كَدَبِيتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوح﴾ (ق/۱۲)؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخُرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾ (حجرات/۱۱)؛ ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةً بَطِرْتْ مَعِيشَتَهَا﴾ (قصص/۵۸)؛ منظور از جامعه در درجه اول، اشتراک در صفات جغرافیایی و فرهنگی یا نژادی و تاریخی است، اگر چه در نگاه عمیق‌تر، بر اهمیت نگرش اعتقادی اعضای قوم و قبیله نیز دلالت دارد. البته لغاتی چون شعب و قبیله نیز می‌توانند دارای چنین دلالتی باشند، همان طور که در آیات زیر بیان شده است: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارِفُوا﴾ (حجرات/۱۳). علاوه بر این لغت «ناس» نیز در آیات متعدد قرآن به کار رفته است و دلالت عام دارد، برای مثال: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/۸). موارد بیان شده نشان می‌دهد که اگر چه در منطق قرآن، اشتراکات تاریخی، جغرافیایی و نژادی در تشکیل یک جامعه بی‌اهمیت نیست، اما آنچه مقوم اصلی جامعه است نگرش‌ها و اعتقادات اعضای آن است که بر این اساس جوامع را می‌توان از هم جدا کرد. از این رو تأکید اصلی قرآن بر ملت و امت، یعنی جامعه‌ای است که تحت لوای الهی گرد آمده و باورها و گرایشات مشترک توحیدی دارند. از همین جا می‌توان اهمیت تفکیک جوامع را در منطق قرآنی فهمید که براساس دو جهان بینی توحیدی و الحادی است؛ یعنی نگرش انسان موحد منجر به شکل‌گیری جوامع توحیدی می‌شود که اندیشه اجتماعی درباره آنها ویژگی‌های خاصی دارد و در مقابل، نگرش الحادی گروهی دیگر نیز جامعه‌الحادی و شرک‌آمیز را نتیجه می‌دهد که منطقی جدای از قبلی دارد. قرآن بیان می‌کند که نگرش الحادی انسان‌ها محدود به دنیای مادی است لذا می‌گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاةُ الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَيْتُوْنِ﴾ (مؤمنون/۳۷)؛ ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاةُ الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا

الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ» (جاییه/۲۶). در واقع، اعضای این جامعه تنها براساس نیازمندی‌های مادی و نگرش الحادی با هم زندگی می‌کنند. در مقابل جامعه توحیدی جامعه‌ای است که اعضای آن مبدأ و معاد خود را در پرتو الطاف حق تعریف کرده و خود را آفریده خدای تبارک و تعالی و هدف از حیات دنیوی را رسیدن به قرب پروردگار می‌دانند. همان طور که آیات: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ» (بقره/۱۵۶)؛ «يَا أَئُلُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق/۶)؛ «سَابَقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعْرُضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفُضْلِ الْعَظِيمِ» (حدید/۲۱)؛ ابعادی از این نگرش را آشکار می‌سازند، بالاخص بر مبدأ و معاد بودن حق تعالی و این که رحمت او گستره لایتناهی دارد تأکید دارند. اهمیت تفہیم جامعه الحادی و توحیدی از منظر قرآن، توجه به ملاک‌های اعضای آنهاست که خصوصیات دیگر زندگی آنها را رقم می‌زنند؛ برای مثال اولویت حس و تمتعات مادی و انحصار کل زندگی به دنیا مادی از یک سو، و اولویت عقل و توجه به رستگاری ابدی و معنوی و گذرا تلقی کردن این دنیا، هر یک تصویر خاصی از جامعه را ارائه می‌دهند که مطالعه اجتماعی را رنگ و شکل دیگری می‌دهد. به عبارت دیگر، نحوه تلقی محققان علوم اجتماعی از جامعه‌ای که مورد تحقیق آنهاست، شکل دهنده قانونمندی‌ها و نتایج علمی است که آنها به دست می‌آورند. حال اگر مبنای مطالعه اجتماعی جامعه الحادی باشد، نتیجه مطالعه متفاوت از مبنای توحیدی است، ضمن این که انسان موجودی صاحب دیدگاه است، یعنی نگرش الحادی یا توحیدی او نیز در نوع نگاه به جامعه تأثیر دارد. از این رو، قرآن، هم به ایجاد جهان‌بینی توحیدی در اندیشه انسان و هم شکل‌گیری جامعه توحیدی توجه دارد که در آن امکان مطالعه اجتماعی حقیقی محقق است.

مسئله مهم دیگر فهم رابطه فرد با جامعه و اصالت یکی نسبت به دیگری از

منظر قرآن است که این مسأله متوقف بر فهم نوع ترکیب جامعه از افراد است. ابتدا باید در نظر داشت که قرآن، جامعه را ترکیبی از افراد و انسان‌ها می‌داند، یعنی هستی جامعه بدون افراد معنا ندارد، اما این به معنای تأیید اصالت فرد و اعتباری دانستن جامعه نیست. بلکه به نظر می‌رسد که ترکیب جامعه از افراد نوعی ترکیب تقریباً حقيقی است که ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارد، زیرا جامعه در این جا دارای ساختارها، کارکردها، بخش‌ها و هویتی است متفاوت از افراد. شهید مطهری ره، با نظر به دیدگاه علامه طباطبائی ره، در بیان خصوصیت چنین ترکیبی می‌گوید: «افراد انسان هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، و روحًا در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به روح جمعی تعبیر می‌شود، می‌یابند. این ترکیب خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شیوه و نظری نمی‌توان یافت. این ترکیب از آن جهت که اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر عینی یکدیگر می‌گردند و اجزاء هویت جدیدی می‌یابند، ترکیب طبیعی و عینی است، اما از آن جهت که کل، و مرکب به عنوان یک واحد حقيقی وجود ندارد، با سایر مرکبات طبیعی فرق دارد» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۹-۲۸؛ المیزان، ج ۴، ص ۹۶). به نظر می‌رسد این دیدگاه با منطق قرآنی سازگار باشد، زیرا مراجعه به آیات قرآنی نشان می‌دهد که این کتاب برای امت‌ها و ملت‌ها و طائفه‌ها به عنوان جامعه‌های مشخص صفات، سرنوشت، نامه عمل، فهم، شعور، طاعت و عصيان مشترک قائل است؛ همان طور که در آیات زیر به این واقعیت اشاره دارد: ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف/۳۴)، ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾ (جاثیه/۲۸)؛ ﴿زَيَّنَاهُمْ بِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾ (انعام/۱۰۸)؛ ﴿وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَاءُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذُوهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابٌ﴾ (غافر/۵). این آیات آشکار می‌سازند که کارکرد و سرنوشت و نتیجه

عملکرد امت‌ها، که همان جامعه‌های با نگرش‌های خاصی هستند، مربوط به کل جامعه است نه فرد خاصی. در اینجا هر جامعه به سان یک فرد عمل می‌کند و نتیجه می‌گیرد. البته این امر به معنای نفی اصالت و هویت مستقل فردی نیست، بلکه به این معناست که جامعه به مثابه نهادی از اجتماع انسان‌های دارای دیدگاه و جهان‌بینی، دارای صفاتی متفاوت از صفات تک تک اعضای خود است. در نتیجه هم می‌توان برای فرد و هم برای جامعه در کنار هم استقلال قائل شد. البته در قرآن آیات متعددی هستند که تحت عنوان سنت‌های الهی قانون‌مندی‌های ثابت اجتماعی را به ما معرفی می‌کنند، که چون آنها در مقام نظریه‌پردازی و استخراج قوانین اجتماعی کاربرد دارند، در اینجا مورد بحث قرار نگرفتند. برخی از این سنت‌ها عبارتند از سنت ظهور و سقوط امت‌ها و جوامع، سنت ارسال رسول، سنت هدایت و اضلال الهی، سنت پیروزی حق بر باطل، سنت مجازات، سنت مهلت دادن، سنت امتحان و ابتلاء و سنت عبرت آموزی.

نتیجه‌گیری

نگرش دقیق فلسفی به علوم اجتماعی نشان می‌دهد که از میان مبانی مهم آنها، یعنی انسان و جامعه، نقش انسان اساسی و بنیادی‌تر است، زیرا جامعه نیز در تحلیل نهایی مشکل از گروهی انسان است که به واسطه نیازها، علایق، دیدگاه و سنت‌های مشترک دور هم گرد آمده‌اند. پس مبانی اولیه و مقوم اساسی علوم اجتماعی همان انسان است، از آن رو که موجودی است اجتماعی، اندیشه و رفتار او مورد مطالعه قرار می‌گیرد. محوریت انسان در علوم اجتماعی این مسئله مهم را گوش‌زد می‌کند که آدمی موجودی دارای دیدگاه، چشم‌انداز و نگرش است، و این امر مهم‌ترین تفاوت علوم انسانی و اجتماعی را از علوم طبیعی نشان می‌دهد، زیرا صاحب دیدگاه و نگرش بودن انسان به او این امکان را می‌دهد که برای خود جهان‌بینی خاصی را تدارک بیند و مجموعه هستی، اعم از خدا، خودش، انسان‌های دیگر، جهان مادی و موجودات آن، را در چهارچوب این جهان‌بینی

نگرش تعریف و بازتعریف کند. حال مجموعه آموزه‌هایی که در شکل‌گیری و تحولات جهان‌بینی انسان نقش دارند، قادرند تا دیدگاه او را در علوم انسانی و اجتماعی تعریف و بازتعریف و بازسازی کنند. این واقعیتی است که در علوم اجتماعی و انسانی غربی جدید رخ داده است؛ یعنی این علوم مبتنی بر جهان‌بینی فلسفی مدرن شکل گرفته‌اند و سپس وارد جوامع اسلامی شده‌اند و چون جهان‌بینی فلسفی غربی مدرن با جهان‌بینی اسلامی تناسب چندانی ندارد، انتظار کارایی از علوم اجتماعی مبتنی بر آن جهان‌بینی، چندان معقول نیست. این جا است که با توجه به قابلیت جهان‌بینی توحیدی اسلام، باید از آموزه‌های قرآن و سنت برای بازتعریف مبانی علوم اجتماعی استفاده کرد، یعنی انسان‌شناسی توحیدی ارائه داد که مبتنی بر آن نگرش توحیدی جدیدی از جامعه بازتولید شود و با وارد کردن آموزه‌های اجتماعی قرآن، تحت عنوان سنت‌های الهی، و با ترکیب و پردازش همه آنها علوم اجتماعی اسلامی بازتولید شود. البته در این فرایند، استفاده از تجربه شکل‌گیری علوم اجتماعی غربی، ضرورتی عینی و اجتناب‌ناپذیر و عین عقلانیت است، بلکه تنها باید از خطاهای آنها اجتناب کرد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

۲. آرون، ریمون (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی معاصر آلمان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

۳. دورکیم، امیل (۱۳۶۰)، *فلسفه و جامعه‌شناسی*، ترجمه فرحتاز خمسه‌ای، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.

۴. دلیینی، تیم (۱۳۸۸)، *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران، نشر نی، چاپ دوم.

۵. راین، آلن (۱۳۸۲)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ سوم.

۶. طباطبائی، علامه محمد حسین (۱۴۰۲ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، بیروت، مؤسسه الاعلمی للطبعات.

۷. علیزاده، عبدالرضا و دیگران (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی معرفت*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم.

۸. کاپلستون، فریدریک (۱۳۸۴)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی، ج ۹، تهران، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی.
۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، *جامعه و تاریخ*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ پنجم.
۱۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، *یادداشت‌ها*، ج ۲، انتشارات صدرا.
۱۱. نصری، عبدالله (۱۳۷۹)، *مبانی انسان‌شناسی در قرآن*، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۲. واعظی، احمد (۱۳۸۸)، *انسان از دیدگاه اسلام*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
۱۳. واعظی، احمد (۱۳۸۵)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران، پژوهشگاه فرهنگی و اندیشه اسلامی.

